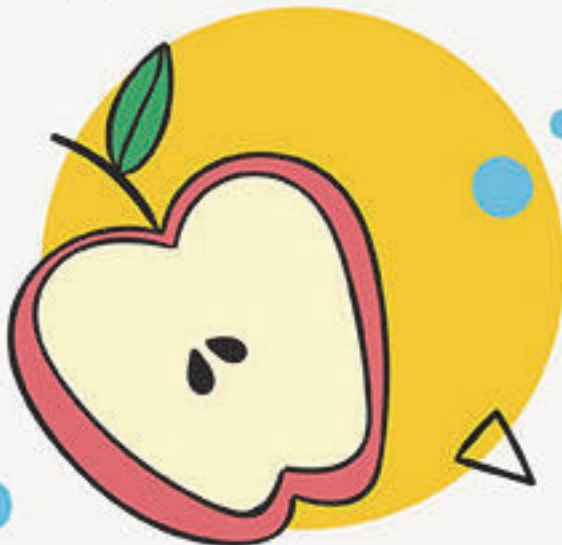


# بچه‌ها بختتري



• سال هشتم • مرداد ۹۸ • شماره ۱۹  
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



## با من بخوان

- ۲..... جشن عید در خانه‌ی خدا
- ۵..... تو گردویی، من آدم
- ۶..... تلویزیون
- ۸..... چراغ آسمون
- ۱۰..... زبان مادر
- ۱۲..... چاه کن، ته چاه است!
- ۱۶..... ترس و رنگ پریدگی
- ۱۸..... ستارگان و کشف فضا
- ۲۱..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۱..... اطلاعات نجومی
- ۲۳..... اگر گفتی چیستم؟
- ۲۵..... تبسم تابستانی
- ۲۶..... پاسخ چیستان‌های تیر

## جشن عید در خانه‌ی خدا

وقتی همه سر سفره‌ی صبحانه نشستیم، مامان گفت: «امشب همه با هم به یک جشن بزرگ می‌رویم!» حرف مامان تمام نشده بود که صدای دست و جیغ ما بلند شد. خواهر کوچولو که با دست‌های کوچکش محکم دست می‌زد گفت: «مامان جان! جشن خانه‌ی کیست؟ خانه‌ی بابابزرگ یا همسایه‌ها؟» بابا با مهربانی گفت: «نه دختر گلم! جشن در مسجد برگزار می‌شود»

برادر کوچولو گفت: «در مسجد؟ چه جشنی؟» برادر بزرگم دستی به سر او کشید و گفت: «بله داداشی! جشن عید غدیر! جشن شروع امامت حضرت علی (ع)» خواهر بزرگم گفت: «معلم کلاس نقاشی ما در مسجد پیشنهاد کرده هر کس یک شاخه گل با خود بیاورد یا یک نقاشی زیبا بکشد و آن را به سادات محل

**که در جشن شرکت می‌کنند، هدیه کند.»**

**من که شیطنتم گل کرده بود، گفتم: «ولی در روز عید غدیر، سادات باید به ما عیدی بدهند.» بابا گفت: «بله، معمولاً سادات که فرزندان حضرت علی(ع) هستند، در این روز به میهمانان خود عیدی می‌دهند ولی عزیزان دلم، عید غدیر فقط متعلق به سادات نیست و عید همه شیعیان و مسلمانان و همه انسان‌ها است زیرا امامان برای هدایت مردم از سوی خدا انتخاب شدند و تمام مردم جهان تا ابد، مدیون اهل بیت(ع) هستند.»**

**شب عید، مسجد محل ما چراغانی شده بود. در حیاط بوی اسفند و گل و گلاب بود. هیچ وقت مسجد را آن قدر شلوغ ندیده بودم. بسیاری از سادات جلوی در ورودی خانم‌ها و آقایان ایستاده بودند و به مردم خوشامد می‌گفتند. به آنان شیرینی و**

شکلات تعارف می‌کردند و بعضی هم اسکناس‌های نو را که در بین صفحات قرآن مجید گذاشته بودند، به‌عنوان عیدی می‌دادند.

دو نفر از سادات محل در سخنانی در باره لزوم بزرگداشت این عید مبارک و پیروی از امامان عزیزمان توضیح دادند و از حاضران به‌خصوص ما بچه‌ها خواستند مثل امامان برای حل مشکلات یکدیگر تلاش کنیم. امام‌جماعت مسجد هم گفت که با کمک‌های مالی اهالی محل، مشکلات چند خانواده‌ی گرفتار مثل اجاره‌خانه، مخارج درمان و تحصیل کودکان آنان حل شده است.

امام‌جماعت، چند حدیث و روایت از اهل بیت (ع) را خواند که در آن‌ها تأکید شده عید غدیر، یکی از مهم‌ترین اعیاد است و

مسلمانان در عید غدیر به یکدیگر تبریک بگویند، عیدی بدهند، افرادی را برای صرف غذا به خانه‌ی خود دعوت کنند. امام‌جماعت در پایان سخنانش از سادات محل که برای پذیرایی از میهمانان، غذا تهیه کرده بودند، تشکر کرد.

وقتی جشن تمام شد، چند نفر از سادات، ما بچه‌ها را دور خود جمع کردند و هدیه‌های کوچک اما زیبایی مثل کتاب، لوازم‌التحریر و کیف به ما دادند. ما و بقیه‌ی اهالی هم به سادات، گل هدیه کردیم. عید غدیر مبارک!

«قاصدک»

تو گردویی، من آدم

همیشه شکل گردو

برای من سؤال است

گمانم توی مغزش  
پر از فکر و خیال است  
سر ما هر دو پر مغز  
سر ما هر دو محکم  
نمی‌دانم چرا او  
شده گردو، من آدم  
چرا مغز سفیدش  
شده صبحانه‌ی ما!  
چه فکری کرده گردو  
که آمد خانه‌ی ما

«سعیده موسوی زاده»

تلویزیون

رو یک میز کوچولو

نشسته یک آقای  
به اون می گم عجیبه  
چرا تو بی صدایی  
می گه آخه عزیزم  
الآن کاری ندارم  
چرا بیخود با حرفام  
سرت رو درد بیارم  
برو سراغ مشقات  
اگر کاری نداری  
عزیز من نباید  
سر به سرم بذاری  
مامان توی حیاطه

به گلدونا می‌ده آب  
باباجونت که خسته‌ست  
تو اون اتاق غرق خواب  
حالا بگو بینم  
بیخود روشن بمونم؟  
اسباب‌بازی که نیستم  
من تلویزیونم

«آزاده اشیان»

چراغ آسمون  
ای ماه آسمون چرا  
این قده شیطون شدی؟  
چند شبه من ندیدمت  
کجا تو پنهون شدی؟

شب‌ها برای دیدنت  
چشام به آسمون بود  
هی با خودم می‌گفتم  
مهتاب چه مهربون بود!  
حالا که نیست،  
شب‌ها سیاه و تاره  
آسمونِ شب تو دلش  
هزارتا غصه داره  
تا اینکه یک شب،  
یک شب تاریک  
دیدم تو را هلال باریک  
از آسمون سر کشیدی

یوآش یوآش قد کشیدی  
گرد و تپل میل شدی  
مثل یه دسته گل شدی  
شدی چراغ آسمون  
ماه قشنگ و مهربون

[[مهری طهماسبی دهکردی]]

## زبان مادر

پسرک خردسالی از مرغدانی همسایه، تخم مرغی دزدید و مادرش که زنی نادان و تهیدست بود، او را به این کار تشویق کرد. پسرک پس از آن روز، بارها مرغ، خروس و بوقلمون از اهل محل سرقت کرد و هرچه سنش بیشتر می شد، دست به سرقت های بزرگتری می زد تا آنکه سر انجام به کاروانی حمله کرد و شتری را که حامل جواهر خزانه ی پادشاه بود، ربود.

پس از مدتی، مأموران او را دستگیر کردند و پادشاه دستور داد او را در میدان شهر دار بزنند. وقتی خواستند او را دار بزنند، چشم پسر به مادر پیرش افتاد که کنار میدان ایستاده بود و اشک می‌ریخت. از جلاد درخواست کرد که بگذارد پیش از اجرای حکم، زبان مادرش را برای وداع ببوسد.

با خواهش او موافقت شد اما هنگامی که مادر زبانش را بیرون آورد، پسر با فشار دندان‌های خود آن را قطع کرد! هنگامی که علت این عمل را از او جویا شدند، گفت: «هرچه بر سر من می‌آید، از این زبان است! بار اول که تخم‌مرغی از خانه‌ی همسایه دزدیدم، اگر زبان مادرم به جای تحسین من، زشتی کارم را گفته بود، کارم از تخم‌مرغ دزدی به دزدیدن شتر خزانه‌ی شاه نمی‌کشید و امروز طناب دار بر گردنم نمی‌افتاد!»

«ابوالفضل هادی منش»

## چاه کن، ته چاه است!

می‌گویند معتصم، خلیفه‌ی عباسی، با مردی از عرب‌های صحرائین دوست شده بود. خلیفه ندیمی داشت که نسبت به دوستی خلیفه و آن مرد عامی، حسادت می‌کرد. او در پی آن بود که با حيله و نیرنگ، دوستی میان آن دو را به هم بزند. به همین دلیل با آن مرد دوست شد و او را به خانه‌اش دعوت کرد. ندیم خلیفه به آشپز خود دستور داد در غذای مرد عرب، مقدار زیادی سیر بریزد. وقتی مرد صحرائین از آن غذا خورد، دهانش بوی سیر گرفت. ندیم برای پیشبرد نقشه‌ی خود به مرد گفت: «چون سیر خورده‌ای و دهانت بو می‌دهد، دست را جلوی دهانت بگیر، کمتر حرف بزنی و دور از خلیفه بنشین تا بر تو خشم نگیرد.»

وقتی آن دو از هم دور شدند، ندیم نزد خلیفه رفت و گفت:  
«این عرب صحرانشین که ادعای دوستی با شما دارد، می‌گوید  
از بوی دهان خلیفه در رنج است و مجبور است هنگام صحبت با  
شما، دستش را جلوی دهانش بگیرد تا بوی بد دهان خلیفه او را  
ناراحت نکند.»

او خلیفه را علیه مرد صحرانشین تحریک کرد. خلیفه وقتی  
این سخنان را شنید، مرد را به حضور طلبید و شروع به صحبت  
کرد. مرد صحرانشین طبق نصیحت ندیم خلیفه، دستش را جلوی  
دهان گرفت و از سخن گفتن خودداری کرد. خلیفه از رفتار او  
ناراحت شد و بدون آنکه بیشتر فکر کند، کاغذی برداشت و  
روی آن نوشت: «به محض دیدن این نامه، گردن آورنده‌ی  
نامه را بزن!» آن‌گاه نامه را مهر کرد و به دست مرد صحرانشین

**داد و گفت: «زود این نامه را به فلان مسؤل برسان.»**

**مرد عرب، بلافاصله برای اجرای دستور خلیفه راه افتاد. ندیم در گوشه‌ای بیرون قصر در کمین بود. وقتی مرد را دید پرسید: «به کجا می‌روی؟» او جواب داد: «خلیفه از عمل من و ادبم خوشش آمد و این نامه را داد. من نمی‌دانم در آن چه نوشته اما گفته آن را فوراً به فلان مسؤل برسانم.»**

**ندیم طمعکار فکر کرد که حتماً نقشه‌اش علیه مرد عرب، عملی نشده و این نامه شامل پیام خلیفه برای دادن انعام و جایزه به مرد عرب است. بنابراین، به او گفت: «نامه را به من بده تا به حاکم برسانم زیرا اسب من تیزروتر است.»**

**مرد عرب از روی سادگی قبول کرد و نامه را به او داد. ندیم نامه را برد و به سزای عمل پلید خویش رسید. خلیفه پس از چند**

روز، افرادی را به دنبال ندیم فرستاد اما مأموران اثری از او نیافتند و در عوض، مرد عرب را در خیابان یافتند و نزد خلیفه آوردند.

خلیفه پس از مدتی صحبت، دلیل دوری کردن مرد عرب از خود و مسأله‌ی بوی بد دهانش را با وی مطرح کرد. عرب صحرائشین وقتی چنین شنید، دلیل تمام نقشه‌های ندیم و حيله‌های او را دریافت و تمام ماجرا را از ابتدا تا آخر برای خلیفه بازگو کرد. خلیفه که به صداقت مرد عرب ایمان داشت، گفت: «هر که برای کسی چاه بکند، عاقبت خودش در آن می‌افتد!» خلیفه از آن پس مرد عرب را بیشتر مورد توجه قرار داد.

چاه‌کن وقتی شروع به کندن چاه می‌کند، به مرور پایین‌تر

می‌رود تا به آب برسد. چاه در ادبیات، به علت عمق و تاریکی، نشانه‌ای از هر پدیده‌ی مرموز و منفی است و چاه‌کن هم به کسی تشبیه می‌شود که برای دیگران توطئه می‌کند. این مثل در نگویش بدرفتاری و حيله‌گری افراد در مورد دیگران به‌کار می‌رود و هر کس نتیجه‌ی عمل بد خویش را می‌بیند. کسی که در راه دیگران چاه یا مانعی به وجود بیاورد، خودش گرفتار آن مانع و بلا می‌شود. اولین کسی که از بدخواهی و کینه به دیگران ضرر می‌کند، شخص کینه‌جو است.

[[فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست]]

## ترس و رنگ پریدگی

در بالای کلیه‌ها غده‌های فوق‌کلیوی قرار گرفته‌اند. این غده‌ها ماده‌ای ترشح می‌کنند که «آدرنالین» نامیده می‌شود.

**آدرنالین برای آمادگی بدن در انجام فعالیت‌های شدید یا دفاع از خود ترشح می‌شود. وقتی بسیار هیجان‌زده باشید، غده‌های فوق‌کلیوی ناگهان مقدار زیادی آدرنالین در خون ترشح می‌کنند.**

**آدرنالین سبب افزایش شدت ضربان قلب و کارایی آن می‌شود. این ماده، رگ‌های متصل به ماهیچه‌ها را گشاد می‌کند و علاوه بر آن، موجب افزایش غلظت قند در خون می‌شود. به این ترتیب بدن، خود را با شرایط پر هیجان و دشوار تطبیق می‌دهد. پس از تأثیرگذاری آدرنالین، خون از چهره به ماهیچه‌ها هجوم می‌آورد و به بخش‌هایی که ضروری‌تر است، جریان می‌یابد. به همین دلیل هنگام ترس، رنگ از رخسار افراد می‌پرد.**

**«سپیده عندلیب و حسین یاسینی»**

## ستارگان و کشف فضا

**شکل‌های ستارگان در آسمان** اگر با دقت به آسمان نگاه کنید، بعضی از ستارگان بسیار پر نور را مشاهده می‌کنید که شکل‌های مختلفی دارند مانند ظاهر حیوان یا انسان که بعضی از این شکل‌ها نامگذاری شده‌اند. دُب‌اکبر (خرس بزرگ)، دُب‌اصغر (خرس کوچک)، اژدها، عقرب و سگ از جمله این شکل‌های ستارگان است. این شکل‌ها به نام «صورت‌های فلکی» معروفند.

**چرا ستارگان چشمک می‌زنند؟** وقتی به یک ستاره نگاه می‌کنید، به نظر می‌رسد که چشمک می‌زند. در حقیقت، ستاره به طور مداوم پرتوهای نور منتشر می‌کند که پس از طی کردن مسافتی بسیار طولانی به زمین می‌رسد و ما آن را می‌بینیم اما

این پرتوهای نور برای رسیدن به زمین باید از جو زمین (لایه‌ای از هوا که اطراف زمین را فرا گرفته است) عبور کنند. جو، پرتوهای نور را می‌شکند و ما نور ستارگان را به شکل خاموش و روشن می‌بینیم و به نظر ما می‌رسد که ستاره‌ها چشمک می‌زنند.

کشف فضا جهان هستی، مکانی بسیار اسرار آمیز است که تا کنون تنها بخش بسیار کوچکی از آن با تلاش دانشمندان کشف شده است. سفینه‌های فضایی سرنشیندار، موفق به فرود آوردن انسان در سطح کره‌ی ماه شده‌اند. فضانوردان مدت‌ها در ایستگاه‌های فضایی مستقر در مدار کره‌ی زمین به‌سر برده‌اند. سفینه‌های فضایی بدون سرنشین نیز به نقاط دوری در فضا تا حاشیه‌ی منظومه‌ی شمسی فرستاده شده‌اند.

به‌سوی کشف ناشناخته‌ها انسان از قرن‌ها پیش آرزوی

مسافرت به فضا را در سر داشته و این آرزو حدود ۵۰ سال پیش تحقق پیدا کرد. گاهی فضانوردان برای انجام مأموریت‌های فضایی باید از درون سفینه‌ی فضایی بیرون بیایند. آن‌ها برای کار کردن در بیرون از سفینه، لباس‌های مخصوصی می‌پوشند و مخزن اکسیژن را برای تنفس کردن در فضا با خود حمل می‌کنند. کوله‌پشتی فضانوردان در حقیقت، یک موتور جت کوچک است که فضانوردان از آن برای حرکت کردن در فضای اطراف سفینه استفاده می‌کنند. اکنون انسان می‌تواند مدت طولانی‌تری در فضا اقامت کند. یک فضانورد روسی با اقامت ۴۳۸ روزه در ایستگاه فضایی، رکورددار اقامت طولانی در فضا است.

[[مجید عمیق]]

## کلمه‌ی طلایی

کلمه طلایی تیرماه، «امام رضا(ع)» و پاسخ پرسش‌ها چنین بود:

ابری، مسواک، ارومیه، مورچه، رستم، ضعیف، ایوب.

کلمه‌ی طلایی مرداد، کلمه‌ای پنج حرفی با این پرسش‌ها است:

۱. کشوری کوچک که سیب آن بسیار معروف است.

۲. میوه‌ی دو حرفی زمستانی.

۳. نام حیوانی که اگر برعکسش کنید، نام یک رنگ می‌شود.

۴. متضاد زبر.

۵. هم برای بافت قالی و هم برای مجازات قاتلان استفاده

می‌شود.

## اطلاعات نجومی

\* اگر قاره‌های آسیا، آمریکا و آفریقا به هم وصل شوند، ایران

**در مرکز جهان قرار می‌گیرد.**

**\* مدت زمان گردش سیاره‌ی عطارد به دور خودش دو برابر مدت زمان گردش آن به دور خورشید است.**

**\* کهکشان راه شیری، کهکشانی مارپیچی شامل حدود ۵۰۰ میلیارد ستاره است.**

**\* بیش از ۳۰ برابر جمعیتی که امروز روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند، زیر خاک مدفون هستند.**

**\* کره‌ی زمین، از جنبه‌ی بزرگی، پنجمین و از جنبه‌ی فاصله با خورشید، سومین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی است و با سرعتی معادل ۱۸۰ هزار کیلومتر در ساعت دور خورشید می‌چرخد. یک‌پنجم از کره‌ی زمین را بیابان تشکیل می‌دهد.**

**\* هر ساله حدود ۵۰۰ شهاب سنگ بزرگ به زمین برخورد می‌کنند.**

\* کوه‌های آلپ هر سال حدود یک سانتیمتر بلند می‌شوند.  
\* برای هر ۲۰۰ متر ارتفاع، حدود یک درجه از دمای هوا کاسته می‌شود. به همین علت، ارتفاعات بیش از پنج‌هزار متر در غل کوه‌ها، همیشه پر برف است و برف آن هرگز آب نمی‌شود.  
\* یک روز در سیاره‌ی زهره، برابر است با ۳۰ روز در کره‌ی زمین.

\* فقط یک درصد انرژی تولیدی خورشید، می‌تواند زمین را به مدت ۱۵۰ میلیارد سال گرم نگه دارد.

\* در جزایر هاوایی، فقط ۱۵ روز در سال باران نمی‌بارد.  
«ناصر نثار»

اگر گفتم چیستم؟

\* درازه ور پریده

با گردنی خمیده

جلوتر از ما می‌ره  
اما با یک پا می‌ره  
\* دورها را نزدیک می‌کنه  
برق می‌زنه، چیک می‌کنه  
\* دانه دانه در قفس  
ترش و شیرین و ملس  
\* دندون رو جارو می‌کنه  
سفید و خوشبو می‌کنه  
\* با نمک و کوچیکه  
صداش چیریک چیریکه  
می‌شکنه و پوست می‌شه  
مغزش با ما دوست می‌شه

\* شب که می‌شه تو آسمون

هی می‌کشه خط و نشون

پاسخ‌ها را در ماه بعد بخوانید

## تبسم تابستانی

😊 اعضای خانواده‌ای همه گیاه‌خوار بودند. خانم خانه بعد از

اینکه سفره را چید، برای اینکه همه را به سر سفره دعوت کند،

فریاد زد: «زود بیایید سر سفره که ناهار پلاسید!»

😊 روزی به مردی اسب دادند تا برای اولین بار اسب‌سواری

کند. او بدون گذاشتن زین، سوار اسب شد. اسب همین‌طور که

یورتمه می‌رفت، مرد به طرف عقب سر خورد تا اینکه پس از

مدتی به دم اسب رسید. داد زد: «این اسب تمام شد، یکی دیگر

بیاورید.»

😊 مردی به رفیقش گفت: «همسایه‌ی ما اصلاً رعایت نمی‌کند.

ساعت دو بامداد با مشت کوبید به دیوار اتاق مان! شانس آوردم  
خواب نبودم و داشتم شیپور تمرین می کردم!»

😊 پسری رفت خواستگاری، پدر عروس گفت: «آن گلی که به  
یقه ات زدی، خارش اذیت نمی کند؟» پسر گفت: «خارش که نه!  
ولی گلدانش که توی لباسم است بیچاره ام کرده.»

😊 پسر: «باباجان! یک خبر خوب!» پدر: «چه خبری؟» پسر:  
«یادتان هست قول دادید اگر معدلم بیست بشود، ۵۰ هزار  
تومان به من می دهید؟» پدر: «بله، یادم هست.» پسر:  
«می توانید پولتان را پس انداز کنید.»

**پاسخ چیستان های تیر**

شیر، بستنی چوبی، لوله ی گاز، پاکت نامه، کبریت، فندک.



# Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nasrin Alyabi  
Address: P.O. BOX 17775/388 Teh Iran  
Fax: +9821 31102666  
Cell Phone: +98 912 307 0328  
Website: www.kamna.ir

چاپ: بزرگ تهران، تهران ایران، ایران ۱۳۹۴ پور، پلاک ۳۸  
تلفن: +۹۸۲۱ ۳۱۱۰۲۶۶۶ / +۹۸۲۱ ۳۱۱۰۲۶۶۶  
تلفکس: +۹۸۲۱ ۳۱۱۰۲۶۶۶ شماره: +۹۸۲۱ ۳۱۱۰۲۶۶۶  
ایران، جاده ولید تهرانی

ماهنامه ویژه کودکان تابستان و گم بینا  
صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرین اlyabi  
نور هنی، حسین یوسفی، فرزاد دی  
ویراستار: سید محمد حسینی  
تلفکس: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸